

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره سی و هشتم، پاییز ۱۳۹۴: ۱۹۷-۱۷۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۶/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۰۵

کارایی حرف «واو» از دیدگاه علم معانی

* بهیه احمدی بیدگلی

** محمدرضا قاری

چکیده

زبان فارسی از حیث گستردگی و غنا، یکی از زبان‌های مستعد برای بیان معانی از جهات و جوانب گوناگون است. یکی از ابزار کارا در گستردگی و غنای آن، استفاده از حروف و معانی حروف است. حروف در زبان فارسی سبب ایجاز در کلام می‌شود. در این میان، حرف «واو» اهمیتی ویژه دارد. در پژوهش حاضر، ظرفیت‌ها و قابلیت‌های حرف «واو» و نقش‌های متنوع و متعدد آن در معنی‌آفرینی و ابداع هنری در ساختار متن‌های ادبی و بلاغی کاویده شده است. بدیهی است رویکرد تحقیق معطوف به دانش معانی است، نه منظرهای دستوری. در این مقاله به هفده مورد از انواع «واو» از قبیل «واو» حذف و ایجاز، «واو» تفسیر، «واو» نتیجه، «واو» تسویه و برابری، «واو» تعلیل و فوریت و... پرداخته شده و با ارائه نمونه‌های کافی، مستند شده است. پرسش اصلی تحقیق این است که حرف «واو» در متون قدیم چه معنا یا معنایی داشته است و دانستن معنای «واو»، چه کمکی در درک و فهم متون به ما می‌کند؟ تحقیق حاضر، پاسخ مشروح و مستندی به پرسش یادشده است.

واژه‌های کلیدی: حرف پیوند واو، معانی واو، وصل، ایجاز و علم معانی.

horri_f@yahoo.com

Mr-ghari@iau-arak.ac.ir

* نویسنده مسئول: دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی

** استادیار گروه ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی اراک

مقدمه

یکی از مباحثی که در علم معانی (یکی از سه شاخهٔ بلاغت) مطرح است، مبحث وصل و فصل است. یعنی بحث در این مسئله است که در چه مواردی باید دو کلمه، دو عبارت و دو جمله را با پیوندهای لفظی (مثلاً «واو») به هم مربوط کرد و در چه مواردی با پیوندهای معنوی یعنی بدون استفاده از ادات ربط.

آنچه در دانش زبانی از این «تکواژ دستوری» گفت و گو می‌شود، مربوط به ساختار نحوی آن است، نه نقش هنری و معناآفرینی آن. در آیین نگارش نیز از جهت نوشتاری مورد بررسی قرار می‌گیرد.

دانشی که ظرفیت‌های ابداعی و بلاغی و هنری این حرف «به لفظ اندک و به معنی بسیار» را می‌کاود و بازمی‌نماید، همانا دانش «معانی» است. رویکرد مقاله نیز معطوف به دانش «معانی» است. بیشتر علمای معانی، وصل و فصل را مهم‌ترین مبحث و ارکان علم بلاغت ذکر کرده‌اند؛ از آنکه فواید آن بسیار و دقایق آن بی‌شمار است و طریق وصول به نتایج آن صعب. و معرفت به اوضاع و احوال جمل و آگاهی بر مواقع وصل و فصل و تشخیص موارد عطف جمله‌ای به جمله دیگر و... و کاربرد حروف عطف را هر کدام به جای خود بسی دشوار است. به همین جهت بعضی از علما، فن بلاغت را به طریق مبالغه منحصر به وصل و فصل دانسته‌اند و در تعریف آن گفته‌اند: البلاغه هی معرفه الفصل و الوصل. و باید دانست که نظر عمده در این باب بیشتر متوجه «واو» عطف است، زیرا گذشته از اینکه «واو» مشتمل بر دقایق و لطایفی است که در سایر حروف عاطفه نیست (رجایی، ۱۳۵۳: ۲۶۶) و ادیبان ما هم همین نظر را داشته‌اند، یغمای جندقی از شاعران و نویسندگان دورهٔ قاجاریه در پند و اندرز به نویسندگان می‌گوید که مواظب باشند تا «آنجا که پیوسته سزاست، گسسته نیفتد و جایی که گسسته روا، پیوسته نگردد» (آرین‌پور، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۱۵) (مراد از پیوسته، وصل است و مراد از گسسته، فصل).

فروزان فر می‌نویسد: «این باب مهم‌ترین قسمت بلاغت است و دانستن او بس دشوار است و برخی ادبا، بلاغت را معرفت وصل و فصل تعریف می‌کنند» (فروزان فر، ۱۳۸۰: ۴۷).

اما شمیسا نظری دیگر دارد: «به نظر ما وصل و فصل در علم معانی زبان فارسی مخصوصاً امروزه، حائز اهمیت چندانی نیست. علت اهمیت آن در کتب سنتی شاید این باشد که در قدیم، فن نقطه‌گذاری رایج نبود. در نوشته‌های کهن فارسی معمولاً جملات را به وسیله واو عطف پشت هم می‌آوردند. در زبان عربی حروف عطف متعدد است و می‌توان گفت که احکام وصل و فصل در زبان عربی با فارسی فرق می‌کند. با این همه معلوم نیست که چرا فارسی‌زبانان این بحث را مهم شمرده‌اند. ابوهلال عسگری می‌نویسد: به فارسی گفته شد: بلاغت چیست؟ جواب داد: شناختن وصل از فصل» (شمیسا، ۱۳۷۵: ۱۶۸).

البته سابقه بحث وصل و فصل به کتاب «رتوریک» ارسطو می‌رسد. اما طرح مطلب در آنجا با آنچه علمای معانی گفته‌اند، کمی متفاوت است. نظر ارسطو این است که گاهی کلام، هیچ نقطه پایانی ندارد و جملات یک‌نفس و پشت سر هم نوشته و خوانده می‌شوند و گاهی می‌توان کلام را مقطع ایراد کرد، به طوری که اول و آخر هر جمله مشخص باشد (ارسطو، ۱۳۷۱: ۲۱۷). اما این بحث در کتاب‌های معانی ما به صورت موارد وصل و فصل محدود و خلاصه شده است.

پیشینه تحقیق

کسانی به بحث و کارایی حروف پرداخته‌اند، از جمله خطیب رهبر در کتاب «حرف اضافه و ربط» که فضل تقدم بر بقیه کتاب‌های فارسی دارد و به خوبی توانسته است از عهده مضایق و تنگناها و ظرافت‌های متون نظم و نثر به درآید و بخشی از معنا و اسرار شعری را در معانی حروف بیابد و بازگشایی کند و دیگر کتاب «اصول علم بلاغت در زبان فارسی» از غلامحسین رضانژاد (نوشین) است که هر چند مباحث اصلی کتاب درباره علم معانی است، در پایان کتاب در بحث فصل و وصل به انواع معانی «واو» پرداخته است. شفیعی کدکنی هم مبحثی - هر چند کوتاه و گذرا - درباره معنای واو گشوده است، ولی انجام تحقیق و پژوهش را به‌ویژه درباره حرف «واو» در شعر سعدی و حافظ به عهده آیندگان گذارده است.

مقاله‌ای هم‌جیگاره و اجدادی آرائی نوشته‌اند که در آن معنای «واو» را در زبان عربی بررسی کرده‌اند. پس ضروری می‌نمود که پژوهشی مستقل در بررسی و کارایی حرف «واو» در زبان و ادب فارسی انجام شود. در این مقاله انواع معنای «واو» را کاویده‌ایم و برای هر کدام نمونه‌های متعددی از اشعار سعدی و حافظ و دیگران آورده‌ایم.

بحث اصلی

پیشتر گفتیم که این حروف «واو» به جز علم معانی در دستور زبان هم مطرح است و جا دارد که این مبحث در دستور زبان هم مورد توجه و بررسی قرار گیرد و با یادکرد نمونه‌ها و مثال‌ها، گونه‌های کاربردی و در نتیجه کارایی آن را تا حدی بازنماییم. در این بازنمایی و بررسی از نام‌گذاری‌هایی ناگزیر خواهیم بود، که برخی از آنها کم و بیش شناخته و شایع است و برخی نیز پیشنهادی و نونهاده است.

در شناخته‌ترین و شایع‌ترین کاربرد، «واو» را حرف ربط و پیوندی می‌شناسیم که کار آن پیوند دادن مابعد خود به ماقبل است. با این پیوندهی، هم مابعد خود را در حکم ما ماقبل شریک می‌سازد و هم نقش دستوری ماقبل را به مابعد سرایت می‌دهد. این ویژگی گاه پیوند اسم به اسم:

ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
(سعدی، ۱۳۷۳: ۴۹)

صفت به صفت:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست پیرهن چاک و غزل‌خوان و صراحی در دست
(حافظ، ۱۳۸۹: ۹۹)

و گاه ربط دو ترکیب اضافی:

با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر دین و خرد بس است و سپاه و سپر مرا
(ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۱۲)

فعل به فعل:

چون سر زلف پریشان من سودایی را داد بر باد و فروهشت و رها کرد و برفت
(خواجوی کرمانی، ۱۳۶۹: ۲۲۰)

جمله به جمله و... است:

چمن خوش است و هوا دلکش است و می بی‌غش کنون به جز دل خوش هیچ در نمی‌باید
(حافظ، ۱۳۸۹: ۲۷۳)

اما در سخنان بزرگان ادب فارسی که سخنانشان حجت است، کاربردهای فراوانی از «واو» را می‌بینیم با مفهوم و کارایی‌های گوناگونی که نمی‌توان آن را تنها حرف ربط و پیوند به حساب آورد، بلکه «واو» در معنی حرف اضافه و وابستگی در نقش و معنای گونه‌گون هم به کار می‌رود. در زیر معروف‌ترین و مهم‌ترین آنها را همراه با نمونه و مثال می‌آوریم:

«واو» عطف

گرد کردن دو یا چند چیز یا اشتراک چند چیز را در یک حکم یا جمع چند حکم را در یک چیز یا اشتراک چند چیز را در چند حکم نشان می‌دهد. به عبارت دیگر دو یا چند کلمه یا گروه هم‌نقش را در یک جمله به هم پیوند دهند (مهبیار، ۱۳۷۶: ۲۵۸)، مانند:
خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست؟ ساقی کجاست، گو سبب انتظار چیست؟
(حافظ، ۱۳۸۹: ۱۰۴)

امروزه معمولاً چنین رسم شده که میان کلمه اول و دوم و سوم، ویرگول می‌گذارند و فقط دو کلمه آخر را با «واو» به هم می‌پیوندند. این نوع «واو» از شناخته‌شده‌ترین «واو» در دستور زبان فارسی است.

«واو» حذف و ایجاز

قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق چو شب نمی‌است که به بحر می‌کشد رقمی
(همان: ۵۰۳)

اندک تأملی در این نمونه نشان می‌دهد که مفهوم بیت تقریباً این است: قیاس کردم و دریافتم و به این نتیجه رسیدم و تردیدی برایم نماند که... یعنی «واو» در واقع به جای چند فعل و دست‌کم یک فعل نشسته است و به تنهایی مفهوم آنها را القا می‌کند. از این‌رو آن را می‌توان «واو» جانشین یا «واو» حذف و ایجاز نامید.
نمونه‌های دیگر:

عهد تو و توبه من از عشق (سعدی، ۱۳۶۸: ۸۳)	می‌بینم و هر دو بی‌ثبات است
گفتم از ورطه عشقت به صبوری به درآیم (همان: ۴۸۶)	بازمی‌بینم و دریا نه پدید است کرانش
چندان که بی تو غایت امکان صبر بود (همان: ۷۷۷)	کردیم و عشق را نه پدید است آیتی
تا دگر باد صبایی به چمن بازآید (همان: ۲۶۳)	عمر می‌بینم و چون برق یمان می‌گذرد
قیاس کردم و آن چشم جادوانه مست (حافظ، ۱۳۸۹: ۲۵۰)	هزار ساحر چون سامریش در گله بود
دیدم و آن چشم دل‌سیه که تو داری (همان: ۱۵۶)	جانب هیچ آشنا نگاه ندارد
دفتر دانش ما جمله بشوید به می (همان: ۲۳۸)	فلک دیدم و در قصد دل دانا بود

نکته: کاربرد اینگونه «واو»، همان‌گونه که از مثال‌ها پیداست، بیشتر با فعل‌های «دیدن» و «قیاس کردن» همراه است. در شعرهای سعدی و حافظ و نیز بیتی از دکتر مزارعی - که همه شیرازی‌اند - این نوع «واو» بسامد بالایی دارد:

روسی دیدم و در بند وفا بود هنوز / خوی یک قحبه در آن جمع زنازاده نبود
(مزارعی، ۱۳۶۹: ۱۰۰)

«واو» با این کاربرد در سخن شاعران دیگر دیده نشد یا دست‌کم ما بررسی کردیم و نیافتیم. نمی‌توان حدس زد که اینگونه کاربرد از ویژگی‌های لهجه شیرازی است یا نه؟ شفיעی کدکنی هم در کتاب «موسیقی شعر» می‌نویسد: «یکی از راه‌های بسیار پیچیده و غیر قابل تحلیل و تعلیل در زبان شعر که موجب تشخیص کلمات و رستاخیز واژه‌ها می‌شود، نوعی از فشردن و ایجاز است که از قوانین خاصی تبعیت نمی‌کند. وقتی حافظ می‌گوید: دیدم و آن چشم دل‌سیه... / قیاس کردم و آن چشم... / که فلک

دیدم و در قصد.../ قیاس کردم و تدبیر عقل...، این «واو»ها از آن واوهای اختراعی حافظ است و این هیچ‌کدام از معانی معهود واو در زبان فارسی را ندارد. باید آن را «واو» حذف و ایجاز خواند. «واو» در این موارد به معنی چندین فعل محذوف عمل می‌کند: دیدم و دانستم و فهمیدم و احساس کردم و بر من مسلم شد و... که... این همان است که صورت‌گرایان روس آن را به عنوان قانون رعایت اقتصاد در کوشش‌های خلاق خوانده‌اند و دقیقاً همان اسلوبی است که بیشترین اندیشه را با کمترین واژگان ارائه می‌دهد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۲۳-۲۴).

حتی برخی از کسانی که به تصحیح دیوان حافظ پرداخته‌اند، این بیت حافظ را:
چل سال بیش رفت که من لاف می‌زنم کز چاکران پیر مغان کمترین منم
(حافظ، ۱۳۸۹: ۳۷۸)

چنین تصحیح کرده‌اند که: «چل سال رفت و بیش که من لاف می‌زنم»؛ یعنی چهل سال رفت و گمان می‌کنم (بلکه) بیشتر.
و یا در تصحیح این بیت، دکتر شفیع کدکنی می‌گوید:
دوش بر یاد حریفان به خرابات شدم خم می‌دیدم، خون در دل و سر در گل بود
(همان: ۲۴۲)

جای تردید نیست که صورت: «خم می‌دیدم و خون در دل و سر در گل بود» درست است. به لحاظ ارزش بلاغی و هنری که این «واو» در شعر حافظ دارد (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۴۵۴).

خطیب رهبر می‌گوید: کسانی که این «واو» را «واو» زاید به حساب آورده‌اند و قائل به این هستند که آن نوع «واو» معنی ندارد (خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۴۸۴)، یقیناً با توضیحی که دادیم، می‌توان نتیجه گرفت که عقیده آنها درست به نظر نمی‌رسد.

«واو» تفسیر یا تشبیه (همسانی)

غزل گفتی و دَر سفتی بیا و خوش بخوان حافظ که بر نظم تو افشانند فلک عقد ثریا را
(حافظ، ۱۳۸۹: ۴۳)

از تأمل در این مثال درمی‌یابیم که حافظ دو کار مستقل و جدا از هم (غزل گفتن و درّ سفتن) انجام نداده است. بلکه تنها یک کار کرده، یعنی غزل گفته است. اما غزل گفتن او گویا در زیبایی و آرزومندی درّ سفتن بوده است. یعنی یا عبارت «درّ سفتن»، تفسیر و بیان «غزل گفتن» است که به این تعبیر، «واو» تفسیر و بیان خواهد بود و یا عبارت «غزل گفتی» به منزله و مانند «درّ سفتی» و در این صورت «واو»، «واو» تشبیه (همسانی) خواهد بود. نمونه‌های دیگر:

به خاک پای تو سوگند و نور دیده حافظ که بی رخ تو فروغ از چراغ دیده ندیدم
(حافظ، ۱۳۸۹: ۳۵۷)

یعنی خاک پای تو به منزله و همسان نور دیده حافظ است.
بکن معامله‌ای وین دل شکسته بخر که با شکستگی ارزد به صد هزار درست
(همان: ۸۸)

یعنی معامله کردن، همانند دل شکسته خریدن است.
رواق منظر چشم من آشیانه توست کرم نما و فرود آ که خانه، خانه توست
(همان: ۱۰۱)

«فرود آ»، تفسیر و بیان «کرم نما» است.
لبش می‌بوسم و درمی‌کشم می به آب زندگانی برده‌ام پی
(همان: ۵۰۴)

«درمی‌کشم می» می‌تواند تفسیر و بیان «لبش می‌بوسم» باشد؛ یعنی بوسیدن لب او همانند نوشیدن می است. البته در این مثال می‌تواند «واو» عطف و ربط نیز باشد.
در کتاب «حرف اضافه و ربط» خطیب رهبر، در بیت:
غزل گفتی و درّ سفتی، بیا و خوش بخوان حافظ که بر نظم تو افشانند فلک عقد ثریا را
معنی این «واو» اینگونه آمده است که: «واو» حرف عطف به معنای «یا» به کار رفته است (خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۴۷۸)، غزل گفتی یا درّ سفتی... . مثال‌هایی دیگر هم آورده شده که «واو» حرف عطف به معنی «یا» به کار می‌رود.

پیش از ایشان ما همه یکسان بدیم کس ندانستی که ما نیک و بدیم
(مولوی، ۱۳۸۰، ۱۹۴)

یعنی نیک یا بدیم.

دیر و زود این شکل و شخص نازنین خاک خواهد بودن و خاکش غبار
(سعدی، ۱۳۶۸: ۳۳)

یعنی دیر یا زود. البته در دو مورد اخیر، مثال درستی است که حرف «واو» به معنی «یا» است، اما درباره بیت «غزل گفتی و درّ سفتی و...»، چندان صحیح و دقیق نیست که گفته شود «واو» به معنی «یا» است. بهتر آن است که همان «واو» تشبیه یا تفسیر و همسانی محسوب شود که لطف و ظرافت سخن بیشتر خواهد شد.

«واو» نتیجه

یعنی آنجا که مابعد «واو» تقریباً معلول و پی‌آمد و نتیجه ماقبل آن است و «واو» در واقع به جای عبارت‌هایی چون «و در نتیجه»، «به همین دلیل» و «با این کار» و... نشسته است و از این‌رو گونه‌ای «واو» حذف و ایجاز نیز هست؛ مانند:

گر لاف زنم که من صبورم بعد از تو حکایت است و مشنو
(سعدی، ۱۳۶۸: ۷۵۰)

لبت بدیدم و لعلم بیفتاد از چشم سخن بگفتی و قیمت برفت لولو را
(همان: ۳۲)

در دل ما هر کس آمدی و نشستی دل به تو پرداختیم و از همه رستیم
(اوحدی، ۱۳۷۵: ۳۰۳)

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
(حافظ، ۱۳۸۹: ۳۰۴)

دلبرم شاهد و طفل است و به بازی روزی بکشد زارم و در شرع نباشد گنهش
(همان: ۳۲۵)

۱۸۲ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و هشتم، پاییز ۱۳۹۴ —————
دکتر شمیسا به این نوع «واو» هم پرداخته است، البته هر چند مختصر. او در صفحه
۱۶۹ کتاب معانی آورده است:
قره‌العین من آن میوه دل یادش باد که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد
(حافظ، ۱۳۸۹: ۱۶۸)
که «واو» به معنی «در نتیجه» است.

«واو» برابری

یعنی «واو» که ماقبل خویش را مساوی و برابر مابعد خود قرار می‌دهد. مثلاً در بیت:
بازآی که از غم تو ما را چشمی و هزار چشمه آب است
(سعدی، ۱۳۶۸: ۳۲)
یعنی چشمی که از شدت اشکریزی برابر با هزار چشمه آب است.
نمونه‌های دیگر:

سعدی به دو چشم تو که دارد چشمی و هزار دانه لؤلؤ
(همان: ۷۰۱)

البته این «واو» را می‌توان «واو» ملازمت نیز دانست؛ یعنی چشمی همراه و ملازم با
هزار دانه لؤلؤ.

برخیز که چشم‌های مستت خفته است و هزار فتنه بیدار
(همان: ۴۳۳)

این «واو» در صورتی جزء اینگونه «واو» محسوب می‌شود که مصرع دوم اینگونه معنی
شود: چشم خفته تو با هزار فتنه بیدار، برابر است.

هر پاره از دل من و از غصه قصه‌ای هر سطری از خصال تو و ز رحمت آیتی
(حافظ، ۱۳۸۹: ۴۶۹)

آهی است در فراق و پنجاه شعله نار چشمی است ز اشتیاق و پنجاه کاسه نم
(اوحدی، ۱۳۷۵: ۲۵۵)

رضانژاد معتقد است که: این نوع «واو» گاه با عنوان «واو» معاوضه آمده است. با این توضیح که: «واو» در این حالت، معاوضه دو چیز است که در ظاهر یکی از آن دو از دیگری به کیفیت و قدر گران تر است.

ز شوق کوی تو پا در گلم، ز عمر چه سود هزار جان گرامی و یکقدم رفتار (عرفی شیرازی، بی تا: ۴۱)

یعنی هزار جان گرامی را با یکقدم رفتار تو معاوضه می‌کنم. برخی از محققان، «واو» در این بیت را به معنی فدایی و قربان دانسته‌اند، ولی ظهور و تبادر معنی معاوضه بیش از نظریه اخیر است (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۹۷).

ما هم، چنان که گفته شد، این «واو» را «واو» برابری نام نهادیم و با این حساب معنی بیت بالا این می‌شود که: هزار جان گرامی من فقط با یکقدم رفتار تو برابری می‌کند. در کتاب «اصول علم بلاغت» رضانژاد، یک نوع «واو» آمده با نام «واو یکسانی و برابری» و در توضیح آن آمده است که: مانند برادری و برابری و یکدل و یکزبان بودن. یک دل و یک جهت و یک رو باش از دورویان جهان یکسو باش (جامی، ۱۳۷۸: ۲۳)

«واو» تعلیل و فوریت

یعنی «واو»ی که ماقبل آن علت مابعد آن است و مابعد بلافاصله با تحقق ماقبل تحقق می‌یابد، یعنی تحقق ماقبل همان و تحقق مابعد همان؛ مانند: عاقل متفکر بود و مصلحت‌اندیش در مذهب عشق آی و از این جمله برستی (سعدی، ۱۳۶۸: ۷۶۷)

یعنی به محض آنکه پا در مذهب عشق بگذارد، از همه چیز (عقل و مصلحت) می‌رهد. گله از فراق یاران و جفای روزگاران نه طریق توست سعدی، سر خویش گیر و رستی (همان: ۷۶۶)

یعنی همین که سر خود بگیرد، از همه چیز (گله و جفا) رسته است.

در دل ما هر کس آمدی و نشست
دل به تو پرداختیم وز همه رستیم
(اوحدی، ۱۳۷۵: ۳۰۳)

تا فضل و عقل بینی، بی معرفت نشینی
یک نکته‌ات بگویم خود را مبین و رستی
(حافظ، ۱۳۸۹: ۴۶۷)

«از عارفی پرسیدند: راه به حق چقدر است. بگفت: یک گام بر خویش نه و

رستی» (محمدبن‌منور، ۱۳۶۶: ۳۴۱)

این «واو» با عنوان فوریت و تعجیل هم آمده است.

یکی تیری افگند و در ره فتاد
وجودم نیاززد و رنجم نداد
تو برداشتی و آمدی سوی من
همی در سپوزی به پهلوی من
(سعدی، ۱۳۵۹: ۱۱۴)

در مصراع سوم، «واو» مفید معنی فوریت و شتاب است؛ یعنی تو تیر را برداشتی و به
شتاب به سوی من آمدی. مثال دیگر:

خیز و به جلوه آب ده سرو چمن طراز را
آب و هوا زیاد کن، باغچه نیاز را
(عرفی شیرازی، بی‌تا: ۲۱۱)

این «واو» با نام «واو» فوریت و عدم تراخی هم آمده است (خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۶۲).

بگفت این و جانش برآمد ز تن
برو زار و گریان شدند انجمن
(فردوسی، ۱۹۷۱، ج ۶: ۱۰۸۴)

گرم عذاب نمایی به داغ و درد جدایی
شکنجه صبر ندارم، بریز خونم و رستی
(سعدی، ۱۳۶۸: ۲۹)

گفت فرعونی انا الحق، گشت پست
گفت منصوری اناالحق و برست
(مولوی، ۱۳۸۰: ۸۰۰)

«واو» حصر و اختصاص (حصر و قصر)

یعنی «واو»ی که ماقبل را ویژه و مخصوص مابعد می‌سازد. البته اینگونه «واو» در
واقع گونه‌ای از «واو» ملازمت و همراهی است که مفهوم اختصاص را نیز به همراه دارد.

به همین دلیل مثال‌های هر دو مورد مشترکند، مانند:

گر آستین دوست بیفتد به دست من چندان که زنده‌ام، سر من و آستان دوست
(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۵۴)

یعنی تا زنده‌ام منحصرأ و فقط سر من با آستان دوست ملازم و همراه خواهد بود.
بعد از این روی من و آینه وصف جمال که در آنجا خیر از جلوه ذاتم دادند
(حافظ، ۱۳۸۹: ۱۷۲)

یعنی: از این پس من فقط و منحصرأ به آینه وصف جمال روی خواهم کرد.

ماییم و آستانه عشق و سر نیاز تا خواب خوش که را برد اندر کنار دوست
(همان: ۶۰)

سزای تکیه‌گهت منظری نمی‌بینم منم ز عالم و این گوشه معین چشم
(همان: ۳۳۴)

اگر گنجی به دست آرم دگر بار منم زین نوبت و تنها نشستن
(سعدی، ۱۳۶۸: ۶۷۵)

سر ما و آستان خدمت تو گر برانی و گر بیخشایی
(همان: ۷۴۹)

آن روز، در آن هول فزع، بر سر آن جمع پیش شهدا، دست من و دامن زهرا
(ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۶)

یعنی دست من و به طور انحصار دامن حضرت زهرا(س).

پادشاهان و گنج و خیل و حشم عارفان و سماع و هایا هوی
(سعدی، ۱۳۶۸: ۲)

صوفی و کنج خلوت، سعدی و طرف صحرا صاحب هنر نگیرد بر بی‌هنر بهانه
(همان: ۷۲۵)

بیزارم از پیاله و از ارغون و لاله ما و خروش و ناله کنجی گرفته ماوا
(کسایی مروزی، ۱۳۷۳: ۶۹)

نوع دیگری از «واو» مطرح شده که «واو» اختصاص نامیده شده است.

۱۸۶ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و هشتم، پاییز ۱۳۹۴
محل تنگ است زاهد کوتاه و مستانه می‌گوییم شما را سبحه و ما را بت و زنار می‌باید
(عرفی شیرازی، بی تا: ۲۸۳)

رضانژاد معتقد است: در مصراع دوم، هر دو «واو» مفید به معنی اختصاص است، زیرا
«واو» نخست، سبحه را به شما و «واو» دوم، بت و زنار را به ما اختصاص داده است (رضانژاد،
۱۳۶۷: ۴۰۷). ولی به نظر ما بهتر است این نوع «واو» را با همان عنوان حصر و قصر آورد،
تا این همه تعدد نام پیش نیاید.

«واو» استبعاد و انکار (مباینیت)

یعنی «واو»ی که همراهی و ملازمت دو چیز (ماقبل و مابعد) را انکار کرده، آن را
بعید، بلکه محال می‌شمارد، مانند:
من و هم‌صحبتی اهل ریا دورم باد از گرانان جهان رطل گران ما را بس
(حافظ، ۱۳۸۹: ۳۰۲)

یعنی من هرگز هم‌صحبت اهل ریا نیستم یا من کجا و هم‌صحبتی اهل ریا کجا.
من و انکار شراب، این چه حکایت باشد غالباً این قدرم عقل و کفایت باشد
(همان: ۱۹۲)

یعنی من هرگز شراب را انکار نمی‌کنم.
من گدای و تمنای وصل او، هیهات مگر به خواب ببینیم خیال منظر دوست
(همان: ۹۹)

صلاح کار کجا و من خراب کجا بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا
(همان: ۴۰)

من از کجا و نصیحت‌کنان بیهوده‌گوی حکیم را نرسد کدخدایی بهلول
(سعدی، ۱۳۶۸: ۵۱۲)

«واو» تفریق و جدایی

یعنی «واو»ی که بیانگر جدایی، دوگونگی و ناهمسانی ماقبل و مابعد است و هر کدام
از آنها را دارای راهی جدا و حکمی مغایر با دیگری می‌داند. مانند:

آفتابی تو و من ذره مسکین ضعیف تو کجا و من سرگشته کجا می‌نگرم
(همان: ۵۷۹)

یعنی تو آفتاب بی‌نهایت درخشنده و بزرگی، ولی من ذره‌ای کوچک.
او به فغان آمده است زین همه تعجیل ما ای عجب و ما به جان زین همه تأخیر او
(همان: ۷۰۵)

یعنی چه فاصله‌ای است بین ما و او. او سراسر سر درنگ است و ما سراسر تعجیل.
هر سر موی مرا با تو هزاران کار است ما کجاییم و ملامتگر بیکار کجاست
(حافظ، ۱۳۸۹: ۵۸)

زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز تا تو را خود ز میان با که عنایت باشد
(همان: ۱۹۲)

نکته ۱) بیشتر اینگونه «واو»ها را می‌توان به معنی اما دانست.
نکته ۲) برخی از مثال‌های یادشده، «واو» تفریق و «واو» ملازمت را با هم جمع دارد.

«واو» تعجب

یعنی «واو»ی که ماقبل و مابعد آن به گونه‌ای خلاف انتظار هستند و در نتیجه تعجب‌آور.
اینگونه «واو» را می‌توان به معنی «عجبا که با چنین حالی» دانست. مانند:
در چشم منی و غایب از چشم زان چشم همی‌کنم به هر سو
(سعدی، ۱۳۶۸: ۷۰۰)

یعنی در چشم منی و عجبا که با این حالی، غایب از چشمی.
پرتو نور روی تو هر نفسی به هر کسی می‌رسد و نمی‌رسد نوبت اتصال من
(همان: ۶۹۰)

یعنی پرتو روی تو به هر کسی می‌رسد، اما عجبا که به من نمی‌رسد (نوبت من نمی‌شود).
برخیز که چشم‌های مستت خفته است و هزار فتنه بیدار
(همان: ۴۳۳)

شدم ز دست تو شیدای کوه و دشت و هنوز نمی‌کنی به ترخم نطق سلسله سست
(حافظ، ۱۳۸۹: ۵۰)

۱۸۸ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و هشتم، پاییز ۱۳۹۴ —————
مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم آه اگر خرقه پشمین به گرو نستانند
(حافظ، ۱۳۸۹: ۳۲۹)

در کتاب «حرف اضافه و ربط»، «واو» استفهام و تعجب را با هم آورده و تحت این نام توضیح داده است که: «شگفتی از گردآمدن دو چیز را نشان می‌دهد» (خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۶۱).
برجه ای عاشق برآور اضطراب بانگ آب و تشنه و آنگاه خواب
(مولوی، ۱۳۸۰: ۹۳۱)

چنان که می‌بینیم این «واو» استفهام و تعجب با آنچه ما با عنوان «واو» تعجب گفتیم و با مثال توضیح دادیم، متفاوت است. «واو» استفهام و تعجب حتماً باید با پرسش و استفهامی همراه باشد و معنای شگفتی از گردآمدن دو چیز را هم نشان دهد. اما «واو» تعجبی که ما بیان داشتیم، استفهام و پرسشی ندارد.

«واو» به معنی «أما»، «ولی» و «با این حال»

«واو»های تعجبی نیز کم و بیش همین معنی را نیز دارند. این «واو» از حیث لفظ، دو جمله را به هم عطف می‌کند، ولیکن به معنی «ولی»، «اما» و «با این حال» به کار رفته است. مانند:

گوشه گرفتم ز خلق و فایده‌ای نیست گوشه چشمت بلای گوشه‌نشین است
(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۳۳)

زخم شمشیر غمت را به شکیبایی و عقل چند مرهم بنهادیم و اثر می‌نرود
(همان: ۳۹۲)

«واو» تعجب نیز هست.

رفتگی و نمی‌شوی فراموش می‌آیی و می‌روم من از هوش
(همان: ۴۹۱)

«واو» تعجب نیز هست.

چندان که بی تو غایت امکان صبر بود کردیم و عشق را نه پدید است غایتی
(همان: ۷۷۷)

«واو» فقط معنی «اما» می‌دهد.

آن عجب نیست که سرگشته بود طالب دوست عجب این است که من واصل و سرگردانم
(سعدی، ۱۳۶۸: ۶۱۰)

یعنی عجب این است که من واصل، ولی سرگردانم.

ای دل، شباب رفت و نچیدی گلی ز عیش پیرانه‌سر بکن هنری ننگ و نام را
(حافظ، ۱۳۸۹: ۴۵)

شرم از آن چشم سیه بادش و مژگان دراز هر که دل بردن او دید و در انکار من است
(همان: ۷۶)

«واو» تأسّف و حسرت

که به جای «اما افسوس» به کار می‌رود. مانند:

پرتو روی تو هر نفسی به هر کسی می‌رسد و نمی‌رسد نوبت اتصال من
(سعدی، ۱۳۶۸: ۶۹۰)

فتاده‌ایم به شهری غریب و یاری نیست که قصه‌ای ز غریبی به شهریار برد
(سلمان ساوجی، ۱۳۷۰: ۱۲۵)

«واو» آغاز و پایان بیت

این «واو» که از حروف عطف فارسی است، ربطی به «واو» عطف عربی ندارد و تلفظ آن «و^۱» نبوده است بلکه «ا^۲» تلفظ می‌شده و در مکالمه مردم هم همه‌جا ا^۲ شنیده می‌شود نه «و^۱»^(۱). در شعر دوره سامانی بیشتر به کار می‌رفته و در دوره غزنوی از رواج آن کاسته شده است.

بعید به نظر می‌رسد که قومی، تلفظ حرف ربط را از قوم دیگری اخذ کرده باشند. توضیح اینکه تلفظ این حرف در پهلوی Ud و در موقع اتصال، U بود و هنگامی که آن را به خط عربی درآوردند، به صورت «و^۱» نوشتند (شمیسا، ۱۳۷۵: ۱۸۳). در شعر رودکی می‌خوانیم:

1. va
2. O

همان که درمان باشد به جای درد شود و باز درد همان کز نخست درمان بود
کهن کند به زمانی همان کجا نو بود و نو کند به زمانی که باز خلقان بود
و چرخ مهین است و کیهان زبر که چرخ مهین معدن برجهاست
(رودکی، ۱۳۹۱: ۵۱)

مولانا نه تنها این «واو» را در آغاز مصراع‌ها و ابیات قرار می‌دهد که در آخر ابیات نیز
جا داده است. وانگهی با هر دو تلفظ O و va آورده است:

دو چشم زشت‌رویان را لباس زشت می‌باید و کی شاید که درپوشد لباس زشت آن عاری
که از عریانی لطفش لباس لطف شرمنده که از شرم صفای او عرق‌ها می‌شود جاری
و با این همه جسمی فروبرید و درپوشید برون زد لطف از چشمش، ز هر سو شد به دیداری
(مولوی، ۱۳۶۸: ۸۵۹)

و نیز در پایان ابیات:

بگردان ساقی مه‌روی! جام و... رهایی ده، مرا از ننگ و نام و...
گرفتارم به دامت ساقیازانک نهادستی به هر گامی تو دام و...
هر آن کو روزه دارد در حدیث است مه حق را ببیند وقت شام و...
نکو نبود که من از در آیم تو بگریزی ز من از راه بام و...
تو بگریزی و من فریاد در پی که یکدم صبر کن ای تیزگام و...
مسلمانان! مسلمانان! چه چاره‌ست که من سوزیدم و این کار خام و...
(همان: ۷۹۱)

چنان‌که می‌بینیم، «و...» در پایان تمامی بیت‌ها آمده و معطوف را تا آخر شعر حذف کرده است. انگار شعر حرفه‌ای ناگفته بسیاری دارد و بقیه مطالب را در اختیار خواننده قرار داده است تا به هر سوی که دلش خواست برود. نمونه‌ی اعلای اراده‌ی معطوف به آزادی.

«واو» عطف ناهمگون

یک نوع از عطف‌های ناهمگون در تعبیراتی از قبیل کور و کبود، فیل و فنجان، سیخ و سه‌پایه، دک و دنده، دم و دستگاه، پول و پلو و پارتی و... که غالباً برخاسته از

جادوی^(۳) مجاورت است و در همه زبان‌ها به طور طبیعی در زبان توده مردم می‌توان نمونه‌های آن را یافت. این نوع عطف در شعر مولانا بیشترین جلوه را دارد.

عذرخواه عقل کل و جان تویی جان جان و تابش مرجان تویی
(مولوی، ۱۳۸۰، ۸۳)

و نوع دیگر آن در طیف مغناطیسی موسیقی شعر مولانا غالباً (این ناهمگونی‌ها) رنگ می‌بازد و محو می‌شود:

یار مرا غار مرا عشق جگر، خار مرا یار تویی، غار تویی، خواجه نگهدار مرا
روز تویی، روزه تویی، حاصل در یوزه تویی آب تویی، کوزه تویی، آب ده این بار مرا
(همان، ۱۳۶۸: ۶۴)

کلماتی که در این زنجیره گفتار مولانا می‌بینیم «روز و روزه»، «یار و غار»، «جان و مرجان» که هم‌نشینی آنها حاصل موج موسیقی سخن اوست و غالباً ناهمگونی این عناصر در تحلیل منطقی آنها قابل توجیه است (شفیعی، ۱۳۸۷: ۱۱۲). در واقع تشابه صوری بیان دال‌ها آنچنان وسوسه‌انگیز می‌شود که مدلول نقش ثانوی می‌یابد و هم‌نشینی دال‌ها مهم‌تر جلوه می‌کند (صفوی، ۱۳۸۰: ۹۱).

«واو» پی‌سپاری^(۴) (ترتیب = متتابع)

این نام برگرفته از آرایه بدیعی است با نام پی‌سپار یا متتابع و گاه با نام ترتیب در کتب بدیعی و بلاغی آمده است. در «بدایع الافکار» ذیل این آرایه آمده است: در اصطلاح شعری را گویند که در وی سخن پیاپی شده باشد. هر لفظی که ایراد کنند به تبعیت چیزی آرند در لفظ دیگر و این را به واسطه اتصال الفاظ به یکدیگر متصل نیز گویند. نمونه‌ای که در کتاب‌های پیشینیان آمده، به این قرار است:

گرم باز آمدی محبوب سیم‌اندام سنگین دل گل از خارم برآوردی و خار از پای و پای از گل
(سعدی، ۱۳۶۸: ۲۶۷)

شیدا از آن شدن که نگارم چو ماه نو ابرو نمود و جلوه‌گری کرد و روبیست
(حافظ، ۱۳۸۹: ۴۷)

۱۹۲ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و هشتم، پاییز ۱۳۹۴
یعنی هلال ماه ابتدا مانند ابرو نمایان شد، بعد قرص کامل شد (بدر) و جلوه‌گری
کرد و بعد نهان شد و رفت.

حباب‌وار برای زیارت رخ تو سری کشیم و نگاهی کنیم و آب شویم
(مولوی، ۱۳۶۸: ۶۲۴)

شاخ طفلی بود و نوخط گشت و شد بالغ کنون گرد زمرد بر عذارش زان عیان افشاندند
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۰۷)

یعنی ابتدا طفلی بود، بعد به نوجوانی رسید و بعد جوان و بالغ شد.
چنان که می‌بینیم، اوصافی را ذکر می‌کنند از برای موصوفی که آن اوصاف به ترتیب
خلقت طبیعی و واقعی باشد و با «واو» عطف آن صفت‌ها را پیایی در سخن می‌آورند. ما
این «واو» عطف را با این کارکرد «واو»، پی سپار یا ترتیب و متتابع نام نهاده‌ایم.

«واو» به معنی «با»

این «واو» از گونه‌ی حرف اضافه و وابستگی است و در نقش معنایی «با» به کار رفته
است؛ مانند:

ما نتوانیم و عشق پنجه در انداختن قوت او می‌کند بر سر ما تاختن
(سعدی، ۱۳۶۸: ۶۷۱)

خرد تیره و مرد روشن‌روان نباشد همی شادمان یک‌زمان
(فردوسی، ۱۹۷۱، ج ۱: ۲)

«واو» ملازمت و همراهی

این «واو» از گونه‌ی حرف اضافه و وابستگی است. «واو»ی که همراهی و با هم بودن دو
چیز (ماقبل و مابعد) را نشان می‌دهد.

شرط است جفا کشیدن از یار خمر است و خمار و گلبن و خار
(سعدی، ۱۳۶۸: ۴۵)

یعنی خمر با خمار همراهی و ملازمت دارد و گل با خار.
منم ای نگار و چشمی که در انتظار رویت همه‌شب نخفت مسکین و بخفت مرغ و ماهی
(همان: ۹۲۴)

پادشاهان و گنج و خیل و حشم عارفان و سماع و هایا هوی
(سعدی، ۱۳۶۸: ۹۱۸)

تو و طوبی و ما و قامت یار فکر هر کس به قدر همت اوست
(حافظ، ۱۳۸۹: ۹۵)

با لبی و صد هزاران خنده آمد گل به باغ از کریمی گویا در گوشه‌ای بویی شنید
(همان: ۲۷۵)

جانا چه گویم شرح فراق چشمی و صد نم، جانی و صد آه
(همان: ۴۵۲)

در انتظار رویت، ما و امید روزی در عشوه‌ وصال، ما و خیال خوابی
(همان: ۴۶۴)

این «واو» با عنوان معیت و جمعی و وسیله هم آمده است و در توضیح آن آمده است که این «واو» به معنی همراهی و بودن با کسی یا گروهی و وسیله چیزی به کار رفته است و از حیث لفظ و جمله، «واو» عاطفه است (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۹۶)؛ مانند:

ز عدلش شده شاد خرد و بزرگ به آبشخور آمد، همی میش و گرگ
یعنی از عدلش، میش با گرگ به یک آبشخور آمدند. بدیهی است که در اینجا به معنی همراهی است.

مثال‌های دیگر: «و کشت و برز، بر آب چاه کنند و نعمتی فراخ و هوایی معتدل» (حدود العالم به نقل از لغت نامه دهخدا، ۱۳۷۷). یعنی کشت و زمین را به وسیله آب چاه کنند، با نعمتی فراخ و هوای معتدل.

اگر دعوت‌م رد کنی ور قبول من و دست و دامن آل رسول
(سعدی، ۱۳۷۰: ۵)

زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز تا تو را خود ز میان با که عنایت باشد
(حافظ، ۱۳۸۹: ۱۰۸)

اینها مهم‌ترین گونه‌های کاربردی «واو» بود که به نظر رسید. البته ذکر این نکته ضروری است که انواع دیگر گونه‌های «واو» که در کتاب‌های دستوری و معانی آمده

است، از قبیل «او» معادله، مقابله، استدراک، استیناف، اضراب، تخمین، استفهام و... را نیاورده‌ایم که هم موجب اطاله کلام و هم تکرار مکررات می‌شد. در ضمن آنچه را که خود یافته‌ایم - گاه با نام‌گذاری‌های نو و گاه با نام‌های از پیش شناخته‌شده - آوردیم. همچنین چنان‌که گفته شد، برخی از مثال‌ها پذیرای چند مفهوم بوده‌اند و به همین دلیل آنها را ذیل چند عنوان آوردیم.

نتیجه‌گیری

زبان شعر همیشه زبانی ممتاز از زبان کوچه و بازار بوده است. یکی از راه‌های تشخیص و برجستگی این نوع زبان، اسلوبی است که بیشترین اندیشه را با کمترین واژگان ارائه دهد. در این بین نقش بلاغی و هنری و معناآفرینی حروف در زبان شعر، ویژه و برجسته است و موجب رستاخیز واژه‌ها می‌شود. این مقاله، نقش و معناهای هنری حرف «او» را نشان می‌دهد و مدعی است که حرف «او» جز حرف پیوند و وابستگی، کاربردهای متنوعی در علم معانی داشته و یکی از بی‌شمار راه‌های ایجاز در کلام است؛ به طوری که نویسندگان و شاعران ما با ذوق سرشار خود و آشنایی با بلاغت ساختارهای نحوی حرف «او»، آن را در معانی دیگری نظیر «اما»، «ولی»، «یا»، «با»، «برابری»، «همراهی»، «دوری»، «جدایی»، «حسرت و افسوس» و... در متون ادب فارسی به کار برده‌اند.

پی‌نوشت

۱- از اواخر قرن سوم، نوشتن فارسی به خط عربی ظاهراً امری همگانی شده بود (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۲۶۱). از این‌رو یکی از نتایج پیش‌روی تازیان و نفوذ اسلام در ایران، رواج تدریجی خط عربی بود. این خط نسبت به خط پیچیده فارسی میانه (پهلوی) این مزیت را داشت که بسیار ساده بود، چنان‌که پذیرفتن آن موجب پیشرفت شد (ریپکا، ۱۳۵۴: ۱۲۶). در واقع زبان فارسی از زبانی که به یک خط قدیمی و دشوار نوشته می‌شد، به زبانی تحول یافت که به خط عربی نوشته می‌شد و این خود گام بزرگی در نزدیکی میان عربی و فارسی بود (کفافی، ۱۹۷۱: ۲۶۸).

این خط که در بیشتر بخش‌های تحت حکومت مسلمانان در ایران رواج داده شده بود، از ابتدای تولد زبان فارسی مورد استفاده شاعران و نویسندگان ایرانی نیز قرار گرفت (طائفی، ۱۳۸۹: ۷۶). به کارگیری خط عربی توسط ایرانی‌ها و شباهت تام حرف «واو» در زبان دو قوم با در نظر داشتن سرازیر شدن سیل واژه‌های عربی به فارسی، خود عاملی است که شبهه‌عربی بودن «واو» موجود در فارسی را تقویت می‌کند. اما مطالعات حوزه زبان‌شناسی نشان می‌دهد که این حرف در فارسی نیز ریشه دارد. این حرف در زبان فارسی دری به شکل‌های «و، و، و، و، ا» است و تلفظ «و» و «و» در همه حال درست و ممکن است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۲۹۸).

اسب‌تازی دو تک رود به شتاب و اشتر آهسته می‌رود شب و روز. «و» در زبان پهلوی، «او» (مکنزی، ۱۳۸۳: ۱۴۹) و در زبان فارسی باستان، «اوتآ» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۲۹۷) است. در تداول امروز نیز «ا» تلفظ می‌شود (حسن و حسین آمدند = حسن و حسین آمدند). «واو» عربی که مفتوح است، در این کلمه تأثیر گذاشته است. این است که در فارسی نیز گاهی آن را مفتوح تلفظ می‌کنند (حسن و حسین آمدند). این حرف امروز بین دو کلمه معمولاً به صورت «ا»، بین دو جمله به صورت «و»، در آغاز جمله نیز (مخصوصاً در شعر) «و» یا «و» تلفظ می‌شود (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۹۲: ۲۶۲). «واو» در هر دو زبان عربی و فارسی، عنصری اساسی است. به‌ویژه اگر به کارکردهای مختلف آن با تأمل بیشتری بنگریم. در عربی و فارسی برای «واو»، کارکردهای مختلفی را برشمرده‌اند. اما نکته‌ای که در این مقوله حائز اهمیت است، آن است که کارکردهای این حرف در فارسی بر اساس علم معانی و ایجاز و بلاغتی که حاصل می‌کند، به طور تفصیل بررسی شده است.

۲- این نام برگرفته از کتاب موسیقی شعر دکتر شفیعی کدکنی است.

۳- این نام برگرفته از دکتر کزازی است.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۵) چالش‌های میان عربی و فارسی، چاپ چهارم، تهران، نی.
- آریان‌پور، یحیی (۱۳۸۲) از صبا تا نیما، چاپ هشتم، تهران، زوار.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۳) دستور تاریخی زبان فارسی، تهران، سمت.
- ارسطو (۱۳۷۱) فن خطابه، ترجمه دکتر پرخیده ملکی، تهران، اقبال.
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۹۲) دستور زبان فارسی ۲، تهران، فاطمی.
- اوحدی مراغه‌ای، رکن‌الدین (۱۳۷۵) دیوان، تصحیح سعید نفیسی، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
- جامی، عبدالرحمن بن احمد (۱۳۷۸) سبحة الابرار، با مقدمه افصح زاد-اعلا خان، تهران، میراث مکتوب.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۹) دیوان، به کوشش سید محمد راستگو، تهران، نی.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی (۱۳۷۳) دیوان، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، چاپ چهارم، تهران، زوار.
- خطیب رهبر، خلیل (۱۳۶۷) حرف اضافه و ربط، تهران، سعدی.
- خواجوی کرمانی، کمال‌الدین ابوالعطا محمود (۱۳۶۹) دیوان خواجو، تصحیح احمد سهیلی، تهران، پازنگ.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) لغت‌نامه، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- رجایی، محمدخلیل (۱۳۵۳) معالم البلاغه، چاپ دوم، تهران، دانشگاه شیراز.
- رضانژاد (نوشین)، غلامحسین (۱۳۶۷) اصول علم بلاغت، تهران، الزهرا.
- رودکی، ابوعبداله (۱۳۹۱) دیوان رودکی، تصحیح کامل احمدنژاد، تهران، کتاب آمه.
- ریپکا، یان (۱۳۵۴) تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه، ترجمه عیسی شهبابی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۸) غزلیات، به کوشش خطیب رهبر، تهران، سعدی.
- (۱۳۷۰) کلیات، تصحیح عباس اقبال، تهران، کتاب‌فروشی ادب.
- (۱۳۷۳) گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، چاپ سوم، انتشارات خوارزمی.
- (۱۳۵۹) بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی.
- سلمان ساوجی، جمال‌الدین (۱۳۷۰) دیوان، تصحیح منصور مشفق، تهران، صفی‌علیشاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۰) موسیقی شعر، چاپ سوم، تهران، آگاه.
- (۱۳۸۷) منتخب غزلیات شمس، چاپ دوم، تهران، سخن.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۵) معانی، چاپ چهارم، تهران، نشر میترا.

صفوی، کورش (۱۳۸۰) از زبان‌شناسی به ادبیات، ج ۲، تهران، حوزه هنری.
طائفی، شیرزاد (۱۳۸۹) «بررسی تأثیر متقابل عرب و زبان و شعر فارسی در قرون نخستین هجری»،
مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۸، شماره ۶۷، صص ۷۱-۹۳.
عرفی شیرازی، جمال الدین (بی‌تا) کلیات اشعار، به کوشش جواهری "وجدی"، تهران، کتابخانه
سنایی.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۷۱) شاهنامه، تصحیح برت لس، موسکو.
فروزان‌فر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۰) سخن و سخنوران، چاپ پنجم، تهران، خوارزمی.
کسایبی مروزی، مجدالدین ابوالحسن (۱۳۷۳) زندگی، اندیشه و شعر او، تصحیح محمد امین ریاحی،
چاپ ششم، تهران، علمی.

کفافی، محمد عبدالسلام (۱۹۷۱) فی الادب المقارن، بیروت، دارالنهضة العربیه.
محمدبن منور (۱۳۶۶) اسرارالتوحید، تصحیح دکتر شفیعی، تهران، آگاه.
مزارعی، فخرالدین (۱۳۶۹) سرود آرزو، تهران، پاژنگ.
مکنزی، دیوید نیل (۱۳۸۳) فرهنگ زبان کوچک پهلوی، ترجمه مهشید میر فخرایی، تهران،
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۸) غزلیات، تصحیح بدیع‌الزمان فروزان‌فر، تهران، امیرکبیر.
----- (۱۳۸۰) مثنوی معنوی، تصحیح عبدالکریم سروش، تهران، انتشارات علمی و

فرهنگی.

مهیار، محمد (۱۳۷۶) فرهنگ دستوری، تهران، میترا.
ناصرخسرو قبادیانی (۱۳۷۰) دیوان به اهتمام مینوی و محقق، تهران، دانشگاه تهران.